



یادگار امام به روایت همسر

اظهار نظرهای او بروز شخصیت پنهان امام بود..

واقع حرفهایی را که خودشان دوست داشتند، از زبان احمد آقا می شنیدند.

□□□

احمد آقا به حضرت امام (ره) ایمانی متقن و محکم داشت. او در عین حال که فردی متفکر و خوش ذوق و صاحب نظر بود، اما این نکته را پذیرفته بود که حضرت امام (ره) به منبعی وصل هستند که با عقل ظاهری نمی توان به آن دست یافت. او همیشه می گفت، «ممکن است در بعضی از موارد، عقاید من با آرا و اندیشه های حضرت امام (ره) مطابقت نداشته باشد، اما پذیرفته ام که ایشان به منبعی دسترسی دارند که فراتر از استدلالهای ظاهری و در عین حال بسیار صائب است.» احمد آقا پذیرفته بود که حتی در مواردی که با حضرت امام (ره) اختلاف نظر و سلیقه دارد، باید مطلقاً مطیع ایشان باشد. در این شرایط، وی به راحتی از عقیده و نظر خود چشمپوشی می کرد و از همین رو، برای ایشان مشاور بسیار امینی بود. به اعتقاد من بسیار مهم و در عین حال کار بسیار دشواری است که انسان، صاحب فکر و اندیشه ای باشد، اما در عین حال در انتقال مفاهیم و آرا، حفظ امانت کند. امام یک بار در مورد احمد آقا فرموده بودند، «احمد هم عادل است و هم عاقل.»

□□□

احمد آقا در برخی از مسائل فقهی و در مورد بعضی از گروههای سیاسی با امام تفاوت نظر داشت. برای مثال در مورد «بلاد کبیره» نظرش با حکم حضرت امام (ره) متفاوت بود. البته احمد آقا در جایگاه «افتاء» نبود، اما به عنوان یک شاگرد و طلبه با حضرت امام (ره) بحث می کرد و می گفت، «با این حکم، بسیاری از دانشجویان نمی توانند روزه بگیرند.» و حضرت امام می فرمودند، «حکم فقهی من همین است.» در مسئله جنگ هم گاهی با حضرت امام اختلاف نظرهایی داشت. اما حرف امام برایش حجت بود. او در عین حال که در تمام زمینه ها به عنوان یک کارشناس به حل و فصل موضوعات می پرداخت و تحلیلگری قوی و دقیق بود و مطالب و مسائل را بسیار خوب درک می کرد و در شاخه های مختلف سیاسی و نظامی، با افراد مختلف و صاحب نظران بحث می کرد، هرگز از اطاعت از آرا و دستورات امام به اندازه سر سوزنی تخطی نکرد.

□□□

احمد آقا در حفظ امانت در گفته ها، نامه ها و بیانیه ها، بسیار دقیق بود. امام چه در پیامها و چه در اعلامیه ها، عادت به پاکنویس نداشتند و مطالبی را از آغاز تا پایان در یک نوبت می نوشتند و تمام می کردند، مگر مواردی که ممکن بود طولانی تر شود، مثل پیام حج که نوشتن آن حدود یک هفته طول کشید و روزی تقریباً ده دقیقه، وقت صرف نوشتن آن می کردند، به همین دلیل احمد آقا، یک بار نامه ها و پیامها را

حاج آقا مصطفی پیوسته دغدغه مرجعیت حضرت امام (ره) را داشت و به عبارتی دغدغه هایش فقهی و اصولی بودند، اما احمد آقا از آنجا که بیشتر در زمینه های سیاسی و مبارزاتی، شرکت داشت، بیشتر به جنبه های رهبری سیاسی حضرت امام می اندیشید.

□□□

در نجف امکانات بسیار محدودی داشتیم. وقتی ما به آنجا رفتیم، حتی تلفن منزل امام هم قطع بود. احمد آقا به محض ورود یک خط تلفن گرفت و توانست نقش رابط بین امام و رهبران سیاسی را از این طریق به عهده بگیرد. او پیامهای حضرت امام را می گرفت و در مقابل، درد دلها و حرفهای مردم را به ایشان منتقل می کرد.

□□□

هنگامی که بحث هجرت امام از عراق به کویت مطرح شد، حاج احمد آقا به عنوان یک مشاور امین، نظرات صائبی را مطرح کرد و صراحتاً می گویم که اگر ایشان نبود، بی تردید بحث سفر به کویت و سپس به فرانسه مطرح نمی شد، لذا نقش بسیار حساس و تأثیرگذار احمد آقا در دوران تبعید حضرت امام و به ویژه در این تصمیم تاریخی، نقشی بی بدیل و تعیین کننده است.

□□□

اطلاعات نظرها و مشاوره های احمد آقا، در واقع بروز و ظهور شخصیت پنهان خود حضرت امام بود. امام (ره) در نجف بسیار پر شور و حرارت و فعال بودند و کسی جز احمد آقا، یاری همراهی و همگامی با ایشان را نداشت. حرفهای احمد آقا در واقع همان خواسته های حضرت امام بود که بر زبان او جاری می شد و لذا زمانی که حضرت امام با او مشورت می کردند، در

این نکته را پذیرفته بود که حضرت امام (ره) به منبعی وصل هستند که با عقل ظاهری نمی توان به آن دست یافت. او همیشه می گفت، «ممکن است در بعضی از موارد، عقاید من با آرا و اندیشه های حضرت امام (ره) مطابقت نداشته باشد، اما پذیرفته ام که ایشان به منبعی دسترسی دارند که فراتر از استدلالهای ظاهری و در عین حال بسیار صائب است.»

در نوجوانی و جوانی انسان بسیار پر جنب و جوشی بود و به فوتبال علاقه شدیدی داشت. می گویند به قدری در زمینه ورزش با استعداد بوده است که حتی قرار بوده به تیم ملی فوتبال هم دعوت شود. البته بعد از تبعید حضرت امام (ره)، زندگی احمد آقا هم تغییر کرد و چون دیگر کسی از خانواده ایشان در ایران نبود، طبعاً ارتباط با افراد مبارز داخل کشور و رسیدگی به خانواده های زندانیان سیاسی و تبعیدیها، بر عهده وی قرار گرفت. لذا از همان دوران، احمد آقا در واقع نقش رابط بین امام و مبارزین و مردم را به عهده داشت.

□□□

حاج احمد آقا در دوران تبعید حضرت امام (ره) اعلامیه های ایشان را به طرق مختلف دریافت می کرد و سپس به تایپ و تکثیر آنها می پرداخت و با شیوه هایی بسیار هوشمندانه، آنها را به گروههای مبارز می رساند. از آنجا که گروههای مبارز در آن دوران به صورت مخفی فعالیت می کردند، ایجاد ارتباط با آنان و جلب اعتمادشان کار بسیار دشواری بود، اما احمد آقا که از هوش سرشاری برخوردار بود، این کار را به شایستگی انجام می داد. او منزل مادر رضاعی خود را که ساواک به آن شک نمی برد، محلی برای فعالیتهای مبارزاتی خود کرده بود. این خانه، بسیار کوچک و محقر و در حوالی خیابان یخچال قاضی بود و احمد آقا به بهانه دیدار از دایه خود، به آنجا می رفت و با دستگاه تکثیری که در زیرزمین آنجا تعبیه کرده بود، اعلامیه ها را تکثیر و پخش می کرد.

□□□

گروههای مذهبی در این دوران کاملاً تابع حضرت امام (ره) بودند و طبق دستورات و رهنمودهای ایشان فعالیت می کردند. بدیهی است که حاج احمد آقا هم به تبع امام اعتقادی به مبارزه مسلحانه نداشت و دست کم از نظر کاری، با گروههای معتقد به این شیوه، ارتباطی برقرار نمی کرد. همه گروههای مبارز، کار خود را شرعی قلمداد می کردند و حضرت امام (ره) را مرجع خود می دانستند و بنابراین گروههای معتقد به مبارزه مسلحانه، چون مورد تأیید امام نبودند، لذا حاج احمد آقا هم آنها را تأیید نمی کرد.

□□□

احمد آقا پس از تبعید حضرت امام (ره) در قم بود، ولی سرانجام به هر شکلی بود به عراق رفتیم و پس از شهادت حاج آقا مصطفی در آنجا ماندگار شدیم. از این برهه بود که نقش بسیار مؤثر و محض احمد آقا شروع شد. او که در دوران اقامت در ایران، نقش هماهنگ کننده را به شایستگی انجام داده بود، در هماهنگی امور در عراق هم نقش شایان توجهی را ایفا کرد و با برنامه ریزیهای منسجمی که برای برقراری ارتباط با گروهها و سران آنها انجام می داد، نقش بارزی را در تسریع حرکت چرخهای انقلاب بر عهده گرفت.





می کشید. او می گفت که امام به تمام نسلها و همه ملتها تعلق دارند. همه تلاش احمدآقا این بود که تعالی اندیشه های حضرت امام را درک کند و اجازه ندهد که این تفکرات در انحصار حزب و گروه خاصی در آیند، به همین دلیل، در دفتر امام و موارد مربوط به آن، دقت زیادی داشت.

□ □ □

یکی از موارد هوشیاری و درایت احمد آقا، حفظ سلامت دفتر بود. دفتر امام جای قدرتمندی بود و لذا هنگامی که اداره ای یا وزارتخانه ای از آنجا دسترسی را دریافت می کرد، با تمام توان، سعی می کرد آن را به نحو احسن انجام دهد. طبعاً مواردی برای سوء استفاده هم ممکن بود پیش بیاید که احمد آقا با هوشیاری، جلوی همه این موارد را می گرفت.

□ □ □

در مورد هوشیاری و درایت احمد آقا خاطره ای به یادم آمد. در دوران جنگ، در دفتر امام کسی پای دستگاه فاکس می نشست که اصلاً سواد نداشت. هنگامی که دوستان و آشنایان، او را می دیدند، می خندیدند و به احمد آقا می گفتند، «این چه کاری است؟ این چه جور تشکیلاتی است؟» اما احمد آقا در جواب می گفت، «از کسی که مسئول دریافت فاکسهاست چه انتظاری دارید؟ من فقط می خواهم او به موقع، اخبار جنگ را به من و امام برساند. حالا اگر سواد داشته باشد، طبعاً گرایشاتی خواهد داشت و ممکن است اخباری را گزینش کند و یا قبل از این که خبری را به ما برساند، سر رایش به چند نفر دیگر هم بگوید.»

□ □ □

در مورد ملاقاتهای افراد و گروههای مختلف با حضرت امام (ره)، گاهی به خاطر ضیق وقت، محدودیتهایی اعمال می شدند، ولی به هیچ وجه این طور نبود که احمد آقا بخواد شخص یا گروهی را از دیدار با امام (ره) محروم کند. این که همیشه افراد باید خیلی منتظر می ماندند تا به ملاقات امام بروند، امری طبیعی بود، چون امام از صبح که بیدار می شدند، باید کارهای مختلفی را انجام می دادند. ایشان حتی به بعضی از مسائل فقهی و استفتائات هم باید پاسخ می دادند، زیرا غیر از رهبر سیاسی، زعيم ديني هم بودند و برنامه ريزيهان بسیار فشرده بود. البته گاهی هم خود ایشان به احمد آقا می گفتند که فعلاً شخصی یا گروهی را برای ملاقات نپذیریم. این هم از هوشیاری و درایت حضرت امام بود، زیرا بعضی از گروهها با هم درگیری و تضاد داشتند و ملاقات هر کدام از آنها، در جامعه و انکشافهای متفاوتی داشت و فضای سیاسی کشور را متلاطم می کرد. لذا قبول ملاقات هر کدام آنها ممکن بود به معنای تأییدشان از جانب امام تلقی شود، بنابراین ایشان شخصاً دستور می دادند که برای حفظ آرامش، بعضی از ملاقاتها حذف شوند.

□ □ □

من سالها با او زندگی کردم و بارزترین صفتی که در او دیدم، «صداقت» بود، به همین دلیل می توانم بگویم که بعد از رحلت حضرت امام، حتی یک کلمه را به ایشان نسبت نداد و با شناختی که من از او داشتم، اساساً چنین کاری نمی کرد. او بدون اجازه حضرت امام، حتی یک نقطه و یک «او» را کم و زیاد نمی کرد.

□ □ □

یکی دیگر از درایتها و هوشمندیهای او، ایجاد مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام بود، چون احساس می کرد در انتقال و نشر احکام و نامه های حضرت امام ممکن است مشکلاتی پیش بیایند، بنابراین از حضرت امام (ره) اجازه گرفت و این مؤسسه را تأسیس و تمام اسناد را جمع آوری کرد و به ثبت رساند و حضرت امام هم، مسئولیت این امر را به عهده او گذاشتند. احمد آقا در کنار این مؤسسه به این نتیجه رسیده بود که باید در مورد اندیشه ها و آرای حضرت امام (ره)، کاری علمی و منسجم صورت بگیرد، به همین دلیل علاوه بر دفتر تنظیم و نشر آثار امام که فقط وظیفه جمع آوری اسناد و مدارک را داشت، پژوهشگاه امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی را تأسیس کرد، اما متأسفانه پیش از یکی دو سال زنده نماند که آثار کارش را ببیند.

□ □ □

واقعاً فکر می کردم کسی دارد با من شوخی می کند. ایشان دوباره تکرار کرد، «من احمد خمینی هستم و می خواهم در مورد نامه ای که داده بودید صحبت کنم.» نکته جالب این است که ایشان گفت، «احساس می کنم در جایی هستید که به خاطر شلوغی و سروصدا، امکان صحبت کردن ندارید. اگر مایل باشید من چند دقیقه دیگر مجدداً زنگ می زنم.» وقتی این را به همسرم گفتم، خندید و مرا مسخره کرد و گفت، «اگر هم بخوانند به مشکلات رسیدگی کنند که خود احمد آقا زنگ نمی زند.» ده دقیقه که گذشت، باز احمد آقا تماس گرفتند و در مورد نامه ای که فرستاده بودم، با من صحبت کردند و نشانی منزل را گرفتند و گفتند، «یکی از برادرها به آنجا می آید و مشکل شما را حل می کند.» بعد افزودند، «من می دانم شما از اقلیتهای مذهبی هستید و حجاب ندارید، اما این برادری که می آید مذهبی و متعصب است، خواستم به عنوان برادر کوچک ترتان خواهش کنم وقتی او می آید با حجاب باشید تا ناراحت نشود.» من گفتم، «حاج آقا! ما در این کشور زندگی می کنیم و به همه قوانین آن احترام می گذاریم.» صداقت احمد آقا در من بسیار تأثیر گذاشت. آن آقا هم درست سر ساعتی که احمد آقا گفته بودند، آمد و مشکلمان را حل کرد.

□ □ □

احمد آقا اعتقاد داشت که امام نه تنها به گروه و طبقه خاصی تعلق ندارند که حتی تنها متعلق به نسل فعلی هم نیستند، او معتقد بود که نباید از امام هزینه کرد. می دید که خیلیها برای پیشبرد اهدافشان از امام هزینه می کنند و از این بابت، بسیار زجر



می خواند تا اگر نقطه ای یا کلمه ای کم و زیاد بود، رفع اشکال شود. او با آن که از حضرت امام (ره) اجازه داشت که خود، این موارد را اصلاح کند، با این همه، تک تک آنها را نزد حضرت امام (ره) می برد و با تأیید خودشان، آنها را اصلاح می کرد. یادم هست یک بار امام در جایی به جای «رحمت» نوشته بودند، «رحمت». احمد آقا نامه را نزد ایشان برد و با اجازه امام، نقطه را اضافه کرد. من حضور داشتم که امام به احمد آقا گفتند، «این کاملاً مشخص است، لازم نبود از دفتر تا اینجا بیایی. خودت اصلاح می کردی.» اما احمد آقا پیوسته بر حفظ امانت، مراقبت داشت. بعدها من هم به او گفتم، «این کلمه که کاملاً مشخص بود.» ولی احمد آقا گفت، «ادب اقتضا می کرد که بدون اجازه امام، حتی در حد یک نقطه، به نامه ایشان دست نبرم.»

□ □ □

احمد آقا برای حفاظت از امام و بیت ایشان، تدبیر بسیار هوشمندانه ای را اندیشید و توانست از شهرهای مختلف، نیروهای معتقدی را گردآوری کند و یک تیم حفاظتی بسیار قوی، مطمئن و کارآمد را برای حفاظت از بیت ایشان ایجاد نماید. او برای حفظ سلامتی امام هم تدبیر بسیار جالبی را اندیشید و با ایجاد درمانگاهی در کنار بیت امام و گردآوری تیم پزشکی حاذق، در واقع بارها جان ایشان را نجات داد.

□ □ □

یک بار در سمیناری در باغ ماهان کرمان شرکت داشتم که خانمی آمد و کنارم نشست و گفت، «آمده ام از شما تشکر کنم.» وقتی دلیل این ابراز لطف را پرسیدم، گفت، «من یک زرتشی هستم، برای مشکلی پیش آمده بود و برای حضرت امام نامه ای نوشته بودم. در آن زمان همه فامیل، مرا مسخره کردند که در آن بچوحوه، به دفتر امام نامه نوشته ام و می گفتند، «مگر امام بیکار است که نامه تو را بخواند؟» من می گفتم، «با شناختی که من از امام دارم، می دانم که نامه ام را می خوانند.» سه روز بعد تلفن منزل ما زنگ زد. اتفاقاً آن روز مهمان داشتیم و خانه بسیار شلوغ بود. آقابلی از پشت تلفن گفت، «من احمد خمینی هستم.» من

من سالها با او زندگی کردم و بارزترین صفتی که در او دیدم، «صداقت» بود، به همین دلیل می توانم بگویم که بعد از رحلت حضرت امام، حتی یک کلمه را به ایشان نسبت نداد و با شناختی که من از او داشتم، اساساً چنین کاری نمی کرد. او بدون اجازه حضرت امام، حتی یک نقطه و یک «او» را کم و زیاد نمی کرد.



امام (ره) یک بار نامه ای به احمد آقا نوشته و فرموده بودند، «بعد از من کسانی که با من مشکل داشتند با تو بد می کنند، اما ناراحت نباش، زیرا تو برای خدا کار کرده ای و از این به بعد هم برای خدا کار کن.»

احمد آقا و آقا سهر بلای حضرت امام بود و به همین دلیل ممکن بود دیگران از او ناراحت و دلخور شوند. مثلاً در مورد حفاظت تشکیلات و دفتر بیت حضرت امام، احمد آقا دستور داده بود همه کسانی که به دیدار امام می روند، دقیقاً بازرسی شوند و همین مسئله باعث دلخوری و رنجش بعضیها شده بود. وقتی پاسداران می خواستند آنها را بازرسی کنند، می گفتند، «مگر ما می خواهیم امام را ترور کنیم؟» اما احمد آقا می گفت، «شما قطعاً چنین قصدی ندارید، اما عده ای هستند که منتظر فرصت هستند و می توانند از اندکی از غفلت ما سوء استفاده کنند.»

یادم هست در دانشگاه تهران بودم و با ماشین به دانشگاه می رفتم. حتی این ماشین اجازه نداشت تادم در بیت امام بیاید. احمد آقا می گفت، «از کجا معلوم در زمانی که در دانشگاه هستی، منافقین در ماشین تو بمب می راجسازنی نکرده باشند؟» حتی یک بار یکی از دوستانم کتابی را به من هدیه کرده بود که بسیار سنگین بود. من که می دانستم احمد آقا چقدر درباره هر چیزی که وارد مجموعه بیت امام می شود، وسواس دارد، خودم کتاب را دادم به پاسدارها که بگردند.

یک بار آقای کلاهی قصد داشت با شهید رجایی به جماران بیاید. وقتی آقای کلاهی آمد، پاسداران گفتند که باید او را بگردند و او بسیار ناراحت شده بود. شهید رجایی قبل از آمدن بود. وقتی جریان را شنید، به شدت دلخور شد و به احمد آقا گفت، «من او را می شناسم. شخص قابل اعتمادی است.» آقای کلاهی اجازه نمی داد پاسدارها کیفش را بگردند و می گفت، «اسناد و مطالب محرمانه است.» اما احمد آقا به شهید رجایی گفت، «قانون برای همه است و باید اجرا شود و این پاسدارها هم افراد قابل اعتمادی هستند.» آقای کلاهی ناراحت شده و برگشته بود. بعدها مشخص شد که در کیف او مقداری تی.ان.تی. جاسازی کرده بودند.

او واقعاً به شعارهای انقلاب یعنی، «استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی» اعتقاد داشت و ایرانی توانا با افقهای روشن را آرزو می کرد. در بحث آزادی هم واقعاً تمام تلاش این بود که آزادی به معنای واقعی کلمه محقق شود، زیرا معتقد بود که در فضای آزاد و نقادانه است که اندیشه ها شکفته و طرحها پخته می شوند. عمیقاً برای آزادی احترام قائل بود. در مورد جمهوری اسلامی هم معتقد بود تنها مدل حکومتی است که می توان اندیشه های حضرت امام را در آن محقق کرد. او در این زمینه با افراد صاحب نظر و صحبت و بحث می کرد و پیوسته به دنبال یافتن راهکارهای جدید برای تحقق این اندیشه ها بود.

یکی از اعتقادات محکم احمد آقا، پیوند بین حوزه و دانشگاه بود. او معتقد بود که این دو، در کنار هم است که می توانند رشد و شکوفایی داشته باشند و در سرنوشت کشور تأثیر تعیین کننده

بگذارند. او بسیار سعی داشت که عنصر زمان و مکان را که امام مطرح کرده بودند، در حوزه ها نهادینه کند و تأکید داشت که پیوند این دو می تواند چشم انداز روشنی را ترسیم کند. او معتقد بود که نتایج و ثمرات هر یک از این دو نهاد، در تقویت استنباط و فهم دیگری از مسائل زمان، بسیار مؤثر هستند.

موقعی که در لبنان بودیم، احمد آقا با دانی من، امام موسی صدر، درباره انقلاب بسیار بحث می کرد و می خواست از تجربه های مبارزان آنجا استفاده کند، به همین دلیل از دکتر چمران خواست که او را به مناطق جنگی ببرد. دکتر چمران هم احمد آقا را برد و در آنجا غیر از آموزشهای رزمی، موجبات ملاقات او را با بسیاری از رهبران مبارز آن دیار، فراهم کرد. بعد از آنکه آندو برگشتند، امام موسی صدر به دکتر چمران گفت، «این چه کار خطرناکی بود که کردی؟ اگر در آنجا بلایی سرش می آمد، ما بیچاره شده بودیم.»

احمد آقا پیوسته تلاش می کرد از نظرات همه طبقات و گروههای اجتماعی، به شکل مستقیم و بلاواسطه، مطلع شود، به همین دلیل وقتی در ایران بود، اغلب موارد به صورت ناشناس و با لباس مبدل سوار ماشین می شد و به روستاها و شهرهای دور افتاده ای

احترام احمد آقا به اهل خانه، بسیار زیاد بود. به هیچ وجه معتقد به ایجاد محدودیت توسط زن و شوهر برای یکدیگر نبود. او در عین حال که محدودیت هایی را قبول داشت، اما معتقد بود هر دو باید آزاد باشند تا بتوانند رشد کنند. به هیچ وجه روحیه مردسالارانه نداشت.

می رفت و از مردم آنجا درباره امام و انقلاب، سؤال می کرد.

احمد آقا بعد از رحلت امام واقعاً توان کار سیاسی نداشت. او از دوره نوجوانی درگیر قضایای انقلاب شده بود و زندگی پرتلاطم و پر دغدغه ای را پشت سر گذاشته و برای ایجاد آرامش برای امام و حفظ آن زندگی پر از نگرانی و اضطرابی را سپری کرده بود و واقعاً خسته بود. او غیر از رابطه پدر و فرزندی، با امام رابطه مراد و مریدی داشت و پس از رحلت امام، مصائب و بلاهایی را تحمل کرد که انصافاً تحمل آنها از توان یک انسان معمولی بیرون بود.

هرگز زندگی او را بی آشوب و تلاطم ندیدیم. همواره با مشکلات انقلاب درگیر بود. شبها موقعی که وزرا و دست اندرکاران

مسئولین حکومتی در دفتر و بیت امام جمع می شدند، هر یک مشکلاتشان را می گفتند و لذا احمد آقا ناچار بود هر شب دست کم ۲۰ تا ۳۰ مشکل را حل و فصل کند. این گوشه کوچکی از دغدغه های بی شمار او بود.

احمد آقا دوران بسیار سختی را پشت سر گذاشت و به خاطر امام، خیلی از حرفها را تحمل کرد، به همین دلیل بعد از امام، تقریباً همه کارهای سیاسی را رها کرد و خواست دوره آرامی را شروع کند. همیشه به من می گفت، «من حسرت ادامه تحصیل در حوزه را می خورم.» البته با اساتید حوزه ارتباط و یکی دو ساعتی با آنها کلاس داشت، اما دلش می خواست به عنوان یک طلبه، تمام ساعات عمر خود را به نقد و بررسی دروس حوزوی بپردازد، اما خودش را قانع می کرد که شاید کاری را کرده ام که دیگران نمی توانستند بکنند، یعنی حفظ حضرت امام (ره) در همه شئون.

من می دانم بعد از رحلت امام، احمد آقا از همه جریانهای سیاسی دور بود. البته انتقاداتی داشت و گاهی هم در جلساتی مطرح می کرد، اما بیشتر مواقع به مسائل علمی و عبادی می پرداخت. حتی همه وجوهات را بعد از رحلت حضرت امام به قم برد و به مراجع داد، در حالی که از نظر شرعی می توانست این کار را نکند. پول بسیار زیادی بود و به واسطه آن می توانست حفظ شأن و حرمت کند.

او واقعاً متدین و عاری از ریا و تظاهر بود. نسبت به طواهر دنیا مطلقاً بی اعتنا بود و دائماً به ما سفارش می کرد به مسائل مادی، خیلی توجه نکنیم و نسبت به آنها حساس نباشیم. یک بار طرف کریستالی را به شخص او هدیه داده بودند. من گفتم، «چقدر ظرف زیبایی است.» اما احمد آقا گفت، «بپز است آن را به دفتر ببرم. از نظر شرعی چندان درست نمی دانم که در خانه ما باشد.» گفتم، «این را برای شما هدیه آورده اند.» گفت، «برای پسر رهبر انقلاب هدیه آورده اند، وگرنه کسی به احمد طلبه از این جور هدایای گرانبهائی نمی دهد. گذشته از این، ظرف به این قشنگی، میز مناسب می خواهد و میز مناسب، مبل و فرش مناسب را می طلبد.» در هنگام جنگ، پسرمان حسن ۱۵ سال داشت. احمد آقا با او صحبت می کرد و می گفت، «الان جنگ و جبهه ای هست. همیشه این فرصتها نیست. اینها را برایت می گویم که بعداً نگویی مرا آگاه نکردی. الان این سفره رحمت پهن است.»

احترام احمد آقا به اهل خانه، بسیار زیاد بود. به هیچ وجه معتقد به ایجاد محدودیت توسط زن و شوهر برای یکدیگر نبود. او در عین حال که محدودیت هایی را قبول داشت، اما معتقد بود هر دو باید آزاد باشند تا بتوانند رشد کنند. به هیچ وجه روحیه مردسالارانه نداشت. هر چه را برای خود می خواست، صد درجه بهترش را برای زن و فرزندش تهیه می کرد.

شب قبل از فوت، حالش خیلی خوب بود و منزل برادرم مهمان بودیم. آنجا شام خوردیم. بعد از شام، احمد آقا تقاضای دیدن حافظ زد. در آن زمان، اصغر آقا، مستخدم خانه پدری ما، در بیمارستان بستری بود. غزلی که آمد حکایت از هجرت و رفتن داشت. ما گفتیم، «احمد آقا! با این فاله که شما گرفتی، ظاهراً اصغر آقا رفتنی است.» او بعد به برادرم گفته بود، «من به اینها ننگفتم، ولی فاله که گرفتم برای خودم بود.» بعد که به خانه برگشتیم، نیمه شب در نزدیکی اذان صبح سکنه قلبی کرد. بعد هم که سکنه مغزی پیش آمد و چند روزی در حالت اغما بود و به رحمت خدا رفت.

برگرفته از گفت و شنود دکتر فاطمه طباطبائی با ایسنا ۲۶/۱۴/۲۴

